Archive of SID

نیچه از نگاه باشلار

نسرین خطاط *
دانشگاه شهید بهشتی

چکیده:

بی‌شک نیچه در نگاه اندیشمندان سده بیست چهره تازه‌ای یافته است و بسیاری از منتقدان با بینش جدیدی به بازخوانی مفاهیم اصلی فلسفه او برآمده‌اند. باشلار نیز که خود فیلسوف است در این بازخوانی سهم به‌سزایی دارد. وی از راه تحلیل تصاویر ادبی در اشعار نیچه و رابطه آن‌ها با عناصر اربعه، سیر تحولی افکار فیلسوف و کشمکش میان تضادهای این تفکر را پی می‌گیرد تا سرانجام به ماهیت روان عروجی نیچه پی می‌برد. به نظر باشلار آن کس که این تصاویر را نه به عنوان آرایه‌های تهی از پندار بلکه زاده نیروی تخیل پویا بداند، خود را در مرکز مابعدالطبیعه نیچه احساس می‌کند، زیرا از طریق تصاویر ادبی، نبرد عناصر طبیعت، چگونگی واژگونی و دگرگونی آن‌ها، تبدیل عنصر زمین به هوا، سنگینی به سبکباری و فرود به صعود را درک می‌کند. باشلار از این جهت قابل بررسی است که مفاهیم غامض و انتزاعی فلسفه نیچه مانند اراده معطوف به قدرت، ابرانسان، نیروی حیاتی، بازگشت ابدی را از خلال استعاره و کلام شعری به صورت محسوس و ملموس به تصویر می‌کشد.

کلیدواژه‌ها: تخیل، عناصر اربعه، روان عروجی، نقد دنیای خیال.

Nietzsche from Bachelard's Point of View

Nasrine Khattate, Ph.D.
Associate Professor, Department of French Language and Literature
Shahid Beheshti University

Abstract

Doubtless Nietzsche has got a new figure from the view of the 20th century's great elites and many of critics have tried to read his principal philosophical conceptions from a new look. Bachelard who is, himself, a philosopher has played a significant role in this respect. By analyzing the literal images of Nietzsche's poems and their relationship with the four nature elements, he found out the evolution of the ideas of this philosopher and the conflicts in his paradoxical thoughts, so that he reaches the accessional psychism. From Bachelard's point of view, one who takes these images

* دکترای زبان و ادبیات فرانسه از دانشگاه سوربون، دانشیار گروه زبان و ادبیات فرانسه در دانشکده ادبیات و علوم انسانی،
khattate@yahoo.fr

www.SID.ir

Archive of SID

not as some empty rhetorical figures but as those generated from his dynamic imagination, can then put himself in the center of Nietzsche's metaphysics. Because by literal images, he could feel the conflict between the nature elements, the mode of their metamorphosis, the conversion of the soil element to the air, the heaviness to lightness and the falling down to ascension The importance of Bachelard is that he makes complicated and abstract concepts such as voluntary power, superhuman, vital force, the eternal return, more concrete and tangible due to poetic metaphors.
Keywords: Imagination, four nature elements, accessional psychism, and imaginary criticism.

مقدمه

یکی از ژرف‌ترین و زیباترین پدیده‌های پژوهش نقد ادبی، تحلیل گاستون باشلار از اشعار و فلسفه نیچه است. بی‌شک آن‌چه باشلار را بر آن می‌دارد که اشعار نیچه را تفسیر کند از انگیزه‌های عمیقی سرچشمه می‌گیرد که فراسوی نقد ادبی است. شاید بتوان واژه métacritique یا فرا نقد را در این مورد به‌کار برد. گاستون باشلار خود فیلسوفی است که دیر هنگام به دنیای نقد پا گذاشت و با این‌که انقلابی در زمینه نقد ادبی در قرن بیستم پدید آورد، اما نگاه او به دنیای شعر و ادبیات نگاهی است فیلسوفانه. اگر نیچه را ادیب‌ترین فیلسوفان دانسته‌اند، گاستون باشلار بدون شک فیلسوف‌ترین نقادان است. ابزار نقد باشلار که غالباً زیر عنوان *نقد دنیای خیال* یا *نقد پدیدارشناسی* نامیده می‌شود، بر پایه مکاشفه و شهود (intuition) و همزاد پنداری (identification) استوار است. بر اساس این روش، منتقد همگام و *همراه نویسنده به نهانی‌ترین زوایای روح* خلاقه او نفوذ می‌کند تا پس از پیمودن مسیر پر پیچ و خم تخیل وی به رموز خلقت اثر ادبی دست یابد و به تفسیر آن بپردازد. اما علاوه بر آن، این روش از ابعاد علمی و عینی نیز برخوردار است، زیرا باشلار سال‌ها در فلسفه علوم و معرفت‌شناسی تحقیق نموده بود و شناخت کاملی از روانکاوی فروید و یونگ و جریان فنومنولوژی داشت. اما به گفته خود او هیچ ابزاری برتر از عمل خواندن نیست، خواندنی که در حقیقت نوعی «خوانش» است و به جای آن‌که روند عادی متن را دنبال کند در کلام شاعرانه تأمل می‌ورزد و در تصاویر ادبی لنگر می‌اندازد. و اما این تصاویر ادبی از تخیل و رؤیاهای نویسنده زاده می‌شوند و با بازی‌های لفظی و پیرایه‌های ساختگی بسیار متفاوت هستند. باشلار به دنبال تصویری می‌گردد که ناگهان در مخیله شاعر جرقه زند و از لایه‌های ژرف پیش آگاهی او سرچشمه گیرد. شناخت ریشه‌های تصاویر ادبی، روشی است که باشلار از فلاسفه دوران باستان آموخته بود، یعنی همان فلسفه چهار مزاج شاعرانه که طبیعت شاعر را از خلال تصاویر ادبی به یکی از عناصر اربعه پیوند می‌دهد.[1] از نگاه باشلار اصالت و بدعت یک تصویر ادبی در آن است که از یکی از عناصر

---

۱. تقسیم ماده به چهار عنصر آب و هوا و خاك و آتش از کیهان‌شناسي کهن سرچشمه مي‌گيرد و آن را به فيلسوفي يوناني به نام Empédocle (قرن پنجم قبل از ميلاد مسيح) نسبت داده‌اند که بعدها توسط علوم کهن و کيمياگري گسترش يافت. اين نوع کيهان‌شناسي از اين نظر قابل توجه است که از گرايش ناخودآگاه انسان به تقسيم چهارگانه دنياي محسوس سخن مي‌گويد (Chelebourg 2000: 37-38).

www.SID.ir

Archive of SID

چهارگانه تغذیه کند. وی معتقد است همان‌طور که گیاه برای روییدن به آب و خاک و گرما و هوا نیاز دارد، تصویر ادبی نیز برای رویش به بن‌مایه یکی از این عناصر نیازمند است.[۲]

پس از این مقدمه کوتاه درباره روش نقد ادبی باشلار[۳] و قبل از آن‌که به کاربرد آن در اشعار نیچه بپردازیم، نکته قابل توجه ارتباط میان این دو فیلسوف است. شاید در نگاه اول، تضادی در شخصیت و بینش این دو جلوه‌گر شود و این شبهه پیش آید که با دو جهان‌بینی متفاوت روبرو هستیم: یکی ویرانگر و پر صلابت در پی *ابرانسان* (surhomme) و دیگری صلح‌جو و آشتی‌پذیر در جستجوی انسان بدوی. اما به‌رغم این تضاد ظاهری، رشته‌های نامرئی این دو روح برادر را به هم پیوند می‌دهند: دو روح شیفته و شوریده که هر دو به زندگی آری می‌گویند، اما یکی با خشم و هیاهو و با غرش و رعد و آن دیگر با نرمش و ترنم و پند. با این‌که هر کدام به شیوه خود طی طریق می‌کنند اما در نهایت و در پایان راه به یک نوع بشر دوستی والا دست می‌یابند.

اما جلوه‌های دیگری از فلسفه نیچه مانند بینش *دیونیزوسی* (Dionysus) که آفرینش هنری را در درک مستقیم و شهود و اشراق و وجد بیخودی می‌بیند و اصول دیگری چون ستیزه با دانش کور و عقل باوری، عشق به نیروی جهش‌زای حیات، آزادگی و دلاوری، مفهوم راستین شادمانی، عشق به دوران باستان و عالم شوریدگی عهد قدیم، این دو فیلسوف را به یکدیگر می‌پیوندد:

«در باشلار چیزی از نیچه وجود دارد و آن در اراده معطوف به قدرت متجلی می‌شود که توسط آن، عقل و ذکاوت به نیرویی قوی و بالنده تبدیل می‌شوند تا بر مفاهیم منسوخ و سازشکارانه بتازند» (Parinaud 1996: 36).

اما پیش از هر چیز کلام سحرانگیز و اعجاب‌آور نیچه باشلار را مفتون خود ساخت. کلامی سرشار از استعاره و ایهام و لبریز از تصاویر برق‌آسایی که باشلار در متون ادبی به دنبال آن بود. باید افزود که نگرش خاص فلسفی به واژه‌ها، اندیشیدن و فلسفیدن از راه تصاویر و واژه‌ها از نقاط مشترک باشلار و نیچه است. زبان نیچه از سویی پربار از کنایه و استعاره و اسطوره و از سوی دیگر سبکبار و نغز و کوتاه است. می‌بینیم که دو پدیده سبکی و سنگینی که از ناسازه‌های عمده فلسفه نیچه می‌باشند، چگونه با ویژگی این کلام شاعرانه که هم سنگین و پربار است و هم کوتاه و سبکبار همخوانی دارد. طنین ناسازه‌های فلسفی در ناسازه‌های کلامی، این درست همان چیزی است که باشلار در تفسیر اشعار نیچه بدان توجه خاص می‌کند[۴] کلام شاعرانه نیچه

---

۲. در اصل، گوهره يك تصوير اصيل ادبي از الگوي نخستين(archetype) سرچشمه مي‌گيرد كه به عقيده يونگ در ناخودآگاه جمعي ريشه دارد و عقده‌هاي فرهنگي را به‌وجود مي‌آورد. اين مفهوم نزد باشلار توسط منتقدان بسياري تحليل گشته است. يكي از كامل‌ترين و جديدترين مقالات كه ريشه اين مفهوم و تحول آن را در آثار نقد باشلار پي مي‌گيرد به قلم Myung-Hee- Hong نگاشته شده است (Bachelard 1998: 58-70).

۳. اين مقوله مستلزم شرح و بسط گسترده‌اي است كه در اين مقاله نمي‌گنجد (Therrien 1970).

۴. قابل ذكر است كه باشلار از ترجمه اشعار نيچه به زبان فرانسه راضي نبود و در برخي موارد واژه آلماني را ترجيح مي‌داد. وي افسوس

www.SID.ir

Archive of SID

به ویژه در کتاب *چنین گفت زرتشت* متجلی می‌گردد. نیچه این اثر را (غزلسرایی آموزنده) نام می‌نهد که عصاره اندیشه و تمامی مفاهیم اصلی فلسفه او در آن نهفته است: کتاب *چنین گفت زرتشت* تبلوری است از چکیده فلسفی نیچه مانند حرکت و عروج، گذر از نیست‌گرایی، ابرانسان، اراده معطوف به قدرت، بازگشت ابدی و نظیر این‌ها. بنابراین، بدعت و غنای اعجاب‌انگیز این کتاب که معجونی از ناسازه‌ها است، باشلار را بر آن داشت که یکی از ارزنده‌ترین پژوهش‌های خود را در زمینه نقد ادبی بنگارد.

نیچه اگر امروزه سر بر می‌آورد نقد ادبی را مانند همه پدیده‌های فرهنگ غرب به باد استهزا می‌گرفت، اما همچنان که گفتیم نقد فیلسوفانه باشلار نقدی شکیبا است. وی صبورانه همگام با نیچه از گذرگاه‌های صعب‌العبور، از بلندی‌ها و فرازها و از هزار توی پر پیچ و خم اندیشه‌های وی مشعل به دست عبور می‌کند و سیر تحولی فلسفه نیچه را گام به گام از خلال تصاویر شاعرانه پی می‌گیرد. راه هموار نیست، اما باشلار وادی فلسفه را می‌شناسد و در این وادی از راه تحلیل استعاره‌ها از ویرانی ارزش‌های موجود تا نوید سازندگی ارزش‌های موعود، از ویران‌شهر تا آرمان‌شهر عبور می‌کند و از زخم به مرهم می‌رسد. او حتی لحظات خشم و ویرانگری[۵] و جنون فیلسوف را خوشدلانه می‌نگرد، زیرا از دیدگاه او نیچه یک پرومته (prométhée) است که بر خدایان فلسفه می‌شورد تا از آن‌ها پیشی گیرد. عقده پرومته در نظر باشلار عقده‌ای سازنده و شادمانه است که از سرکشی و عصیان به سازندگی و بالندگی دست می‌یابد.

نکته شایان ذکر آن است که باشلار در طی تحقیقات و آثار متعدد خود مثال‌های متعددی از بسیاری از شاعران جهان فراهم می‌آورد، اما این مثال‌ها غالباً پراکنده‌اند و با وجود دامنه وسیع این نقد، کمتر شاعری است که یک فصل کامل کتاب را به خود اختصاص داده باشد. در حالی‌که در مورد اشعار نیچه، بخش قابل ملاحظه‌ای از کتاب *هوا و رؤیاها* به این فیلسوف اختصاص یافته است و می‌توان گفت باشلار هرگز با چنین دقت، ظرافت و شکیبایی به تحلیل اشعار و تصاویر ادبی نپرداخته است و دلیل آن آمیزش شعر و فلسفه در اشعار نیچه است. این تحلیل به دو بخش تقسیم می‌شود، ابتدا باشلار تخیل فیلسوف را در رابطه با عناصر اربعه پی می‌گیرد و سپس تصاویر دیگری را که از عنصر هوا زاده شده‌اند، تفسیر نموده و سرانجام به ویژگی‌های فلسفه عروج نیچه می‌پردازد.

عناصر اربعه و دنیای خیال نیچه

می‌خورد که چرا برخی از کلمات تک هجایی که اراده و جهش انرژی را القا می‌کنند در زبان فرانسه وجود ندارد. باشلار معتقد بود که انرژی یک زبان مانند شعر آن ترجمه‌ناپذیر است.

۵. ژاک دریدا با ظرافت تمام در کتاب *نوشتار و تفاوت* مقایسه‌ای میان نیچه و آرتو (Artaud) به عمل می‌آورد و قدرت ویرانگری آن دو را در برانداختن ارزش‌های موجود مورد تحلیل قرار می‌دهد (Derrida 1967: 276).

www.SID.ir

Archive of SID

باشلار در آثاری که به عناصر اربعه اختصاص داده است،[۶] غالباً بر اساس تداوم حضور یکی از عناصر در تصاویر و استعاره‌های شعری، به تحلیل شعر و مضمون آن می‌پردازد. اما آن‌چه شگفت آور است، در اشعار نیچه عنصر غالب یعنی هوا با سایر عناصر نیز آمیخته است. گویی در کلام شاعرانه فیلسوف، هر چهار عنصر با یکدیگر در ستیزند. در واقع اصل تناقض و ناسازه‌ها نه تنها در درونمایه‌های شعر، بلکه در اجزای ترکیب‌دهنده آن یعنی چهار عنصر به وضوح مشهود است. منتقد با نگاه تیزبین خود جنگ و گریز عناصر چهارگانه، آب و آتش و خاک و هوا را پی می‌گیرد و از خلال شبکه پیچیده و سامانمند تصاویر ادبی، سرانجام به عنصر غالب دست می‌یابد.

باشلار در مقدمه این تحلیل، با تکیه بر اصل قدرت بدوی *تخیل پویا* (imagination dynamique)، یعنی تقدم تخیل بر تفکر اذعان می‌دارد که اندیشه‌های نیچه از تخیل او سرچشمه گرفته‌اند و در واقع این شاعر است که فیلسوف را می‌آفریند یا به‌عبارت دیگر هستی شاعرانه نیچه تا حد زیادی فلسفه او را توجیه می‌نماید و بر آن مقدم است.

اما پیش از هر چیز آن‌چه در تصاویر ادبی نیچه باشلار را به خود مشغول می‌دارد، سرعت و شتاب حیرت‌انگیز و برق‌آسای تصاویر است که بلادرنگ و آنی همچون صاعقه و بدون هیچ‌گونه "دستکاری ادبی" از مخیله شاعر می‌جهد. او بر این باور است که این سرعت و حرکت تخیل است که تفکر فیلسوف را هدایت می‌کند و به آن نیرو می‌بخشد.

باشلار از همان ابتدای تحلیل خود، نیچه را شاعر عمودگرا، شاعر بلندی‌ها، ستیغ‌ها و قله‌ها می‌نامد و در میان تمامی شاعرانی که در تخیل خود عنصر هوا را دنبال می‌کنند، به نیچه جایگاهی خاص می‌بخشد، زیرا اشعار وی به گونه‌ای روشن و بارز حکایت از حضور این عنصر در تخیل پویای وی دارند. اما پیش از آن‌که نشان دهد تا چه حد اشعار نیچه سرشار از تصاویر نیروزا و جهش‌خیز هوا است، ابتدا به حضور عناصر دیگر نزد فیلسوف می‌پردازد.

عنصر زمین

از دیدگاه باشلار، نیچه شاعر زمین نیست و اگر گاه به گاه تصاویری از صخره و سنگ در اشعار او به چشم می‌خورد گویای سختی و صلابت است و هیچ یک از مضامین متداول زمین یعنی آسایش و آرامش را در بر نمی‌گیرد.

تصاویر خاک نرم و سست پیوسته موجب بیزاری و نفرت او است. درحقیقت ماده زمین چه در سطح و چه در ژرفنای خود در تصاویر ادبی نیچه نماد قدرت و عمل است.

---

۶. مقاله حاضر به ویژه کتاب *هوا و رؤیاها* (Bachelard 1943) را مورد استفاده قرار داده است و روند تحلیل باشلار را در مورد فلسفه نیچه از نزدیک دنبال نموده است.

www.SID.ir

Archive of SID

مثال‌های متعددی از حیات زیرزمینی در این اشعار وجود دارد که از درونمایه متداول زمین یعنی مأمن و پناهگاه فاصله گرفته و مفاهیم حرکت و پویایی را القا می‌کند. تصاویر ژرفای زمین در تخیل شاعری مانند نوالیس (Novalis) رؤیای مسافری شگفت‌زده را حکایت می‌کند، در حالی‌که ژرفای زمین نزد نیچه، این شاعر کنشگر، گویای حیات فعال، دلیرانه، مصرانه و هوشیارانه است. نیچه در اعماق زمین راه خود را می‌یابد و هرگز باکندی و شکیبایی مسافری نو پا طی طریق نمی‌کند.

یکی دیگر از تصاویر زمین در دنیای خیال شاعران تصویر «هزارتو» (labyrinthe) است که باشلار بارها نزد شاعران مختلف تحلیل نموده است. در بسیاری از خیالپردازی‌ها، شاعر رؤیابین، با اضطراب از پیچ و خم هزار تو عبور می‌کند و این یکی از آزمون‌های دشواری است که تخیل شاعر متحمل می‌گردد، آزمونی که در طی آن مرید، راهی ناشناخته را باتردید و تزلزل می‌پیماید، اما نیچه درمسیر هزارتو، ناشناخته گام نمی‌نهد، زیرا او به دنبال مرادی نیست که مراد را در وجود خود یافته است.

عنصر آب

و اما درباره عنصر آب، باشلار معتقد است که باوجود تصاویر و آرایه‌های متعدد آب در اشعار نیچه، تخیل فیلسوف در آبشخور این ماده توقف نمی‌کند و در واقع تصاویر آب حالتی بی‌ثبات و گذرا دارند و گویی از ماده آب به اندازه کافی سیراب نمی‌شوند. باشلار هیچ‌یک از عقده‌های مربوط به آب را که در نزد شاعران دیگر بسیار متداول است نزد نیچه نمی یابد. به‌طور مثال، عقده خشایار (xerxes) به‌سرعت مقهور اراده شاعر می‌گردد:

ـ ای امواج هوسران

ـ بر من خشم می‌گیرید؟

ـ بر من خروش می‌آورید ؟

ـ با پاروی خود بر فرقتان می‌کوبم (Bachelard 1943: 166)

باشلار استعاره ضربه پارو را بر فرق امواج کف‌آلود به معنای مقهور ساختن امیال نفسانی و تشویش درونی تفسیر می‌کند. آن‌گاه که دگر بار نیچه خطاب به امواج خروشان ندا در می‌دهد که «شما ای امواج، قایق مرا به سوی جاودانگی خواهید راند»، در اینجا منتقد جاودانگی را نماد آسمان می‌داند و بر این باور است که تخیل نیچه از عنصر آب گذر کرده و به عنصر هوا می‌پیوندد، اما نه مانند رؤیای سست و سرخوشی که ناخودآگاه و بی‌شتاب از ماده آب به ماده هوا سیر کند، بلکه همچون اراده‌ای ناگهانی که برق‌آسا به حرکت و جنبش درآید و از سطح آب به آسمان پرواز کند.

همچنین آب نماد شیر مادر است، اما تصاویر مادرانه کیهان در اشعار نیچه به‌ندرت نمود می‌کنند، حتی هنگامی که شاعر نیاز به نوشیدن شیر گوارا و آرام‌بخش احساس می‌کند «گاوهای آسمانی» را ندا در می‌دهد تا زمین را از شیر خود تغذیه و سیراب کنند. لحظات آرامش و آسایش و نیاز به گرما و حرارت دیری نمی‌پاید. تخیل نیچه که صرفاً فرازطلب است حتی اگر در جستجوی مأمن و کاشانه‌ای برآید آن را نه در زمین بلکه در آسمان می‌جوید و اگر چشمه‌ای در خیالش جاری است نه از زمین بلکه از آسمان می‌جوشد.

www.SID.ir

Archive of SID

از سوی دیگر عنصر آب که به عنوان نماد مرگ و زوال در تخیل بسیاری از شاعران جلوه می‌کند در رؤیاهای شاعرانه نیچه جایی ندارد. وی همواره از «بازی ابرها، رطوبت ملال‌آور، آسمان خاکستری، خورشید پریده‌رنگ و زوزه بادهای پاییزی» روی‌گردان است. در یکی از اشعارش به نام *دختران صحرا* از «اروپای پیر و ابرآلود و مرطوب و سودازده» ابراز بیزاری می‌کند و هوای خالص و پاک مشرق زمین را طلب می‌کند.

بدیهی است که چنین تخیلی آب‌های راکد و ساکن را تحقیر می‌نماید. در قطعه‌ای از کتاب *چنین گفت زرتشت* خطاب به مرداب می‌گوید: «آیا در رگ‌های تو خون فاسد باطلاق جریان ندارد؟» باشلار تأکید می‌کند که تصاویر اشعار نیچه به هیچ‌وجه از نوع بازی‌های لفظی نبوده و همگی از تخیل پویای وی برمی‌جهند تا اندیشه فلسفی او را به صورتی زنده و ملموس به تصویر در آورند.

این اندیشه ضد اروپایی که از آسمان ابری اروپا بیزار است، ابرهای کویر را که در هوای روشن و راستین می‌زیند «ابری» نمی‌داند و آب را اگر به قله‌های رفیع کوهستان ببارد سیال و مایع نمی‌پندارد و شیری که از پستان گاوهای آسمانی می‌دوشد رنگ شیر ندارد زیرا گاوهای آسمانی حالت «دیونیزوسی» دارند.

می‌بینیم که در تخیل نیچه هر عنصری ماده و گوهره اولیه خود را از دست می‌دهد تا رنگ و ماهیت اندیشه فلسفی او را به خود بگیرد. باشلار مثال‌های دیگری برمی‌گزیند تا ثابت کند آب عنصر واقعی رؤیاهای نیچه نیست که جالب‌ترین آن‌ها مربوط به عقاید فیلسوف درباره موسیقی واگنر است. این موسیقی از دیدگاه نیچه به جای آن‌که در انسان شوق راه رفتن و رقصیدن را برانگیزد میل به غوطه خوردن در آب را ایجاد می‌کند: «با نغمه‌های موسیقی واگنر تو گویی وارد دریا می‌شوی و تن به آب می‌سپاری تا در آن غوطه‌ور شوی، درحالی‌که موسیقی باشکوه و شورانگیز کهن با ضرب آهنگ موزون خود میل به جهش و رقصیدن را بیدار می‌کند.» نیچه این «رهرو»ی جاودانی، آن‌چه در موسیقی طلب می‌کند، شوق و انگیزه گام برداشتن، راه رفتن، پریدن و جهیدن است و می‌دانیم که هیچ یک از این جنبش‌های حیاتی در تصاویر آب و حالت عارفانه تخیل سیال وجود ندارد. از دیدگاه نیچه آن موسیقی که حیات عروجی و هوایی دارد بر آن موسیقی که حیات سیال دارد برتری می‌یابد.

عنصر آتش

و اما اثبات آن‌که نیچه شاعر آتش نیست تاحدی دشوار است و باشلار در این مقوله تأمل بیشتری می‌نماید. وی بر این باور است که هر کلام شوریده و شیفته‌ای در خود آتشی نهفته دارد و سوزان و مشتعل است و در واقع معتقد است که تمامی عناصر در تصاویر ادبی به حضور اندکی آتش نیاز دارند تا جان گیرند. اما گوهره آتش نیچه‌ای از چیست؟ باشلار با بررسی دقیق استعاره‌های آتش و با ارائه مثال‌های فراوان به این نتیجه می‌رسد که آتش نیچه ماهیت مادی ندارد و تخیل فیلسوف را گرما نمی‌بخشد. زیرا تصاویری که نیچه با عنصر آتش می‌سازد بیشتر مبین نیرو و حرکت است تا گرمی و حرارت.

یکی از ویژگی‌های آتش نیچه‌ای پویایی و تحرک آن است و این پویایی بی‌درنگ و برق‌آسا خشم فیلسوف را با جهش به بیرون فرا می‌افکند. اما این آتش هر چه کتمان‌تر، تجلی و ظهور آن ناگهانی‌تر: «آن کس که روزی صاعقه‌ای برافروزد دیر زمانی همانند ابری بوده است.»

www.SID.ir

Archive of SID

باشلار، استعاره‌های نور و صاعقه را در دنیای خیال نیچه به سلاح‌های سرد و برنده تعبیر می‌کند: «عقل من همچون آذرخشی جهید و با نیزه الماس گون خود دل تاریکی‌ها را شکافت» (Bachelard 1943: 172).

در حالی‌که استعاره نور در دنیای خیال بسیاری از شاعران همچون شلی (Shelley) نماد حرارت مطبوعی است که روح در آن غوطه‌ور می‌شود، نزد نیچه، نور به پیکان و نیزه تشبیه شده است که جراحتی سرد بر جای می‌گذارد.

پس آتشی که تنها مولد گرما و حرارت لذت‌بخش است در نظر ابرانسان، آتشی حقیر و ناچیز جلوه می‌کند: «*خاموش شوید ای زبانه‌های آتش!*» آتش به صورت استعاره‌های گوناگون در می‌آید، گاه به صورت طعامی است که فیلسوف با سخره به دانشمندان سرد مزاج پیشکش می‌کند:

ـ وه که چه سردند این عالمان

ـ کاش صاعقه‌ای بر طعامشان فرود می‌آمد

ـ تا کامشان به خوردن آتش خو بگیرد (Bachelard 1943: 172).

به همین ترتیب فیلسوف در ستیز خود با خدایان و بت‌ها، بیش از همه برخدایان آتش می‌شورد و آنان را جوشان و گداخته و سست و مذاب می‌نامد.

اما ویژگی خاص آتش نیچه‌ای که تضاد غریبی در آن نهفته است ماهیت سردی و برودت آن است. در یک چهاربیتی که «*یخ*» نام دارد، در *(دانش شاد)* نیچه فضایل این سردی و برودت را می‌ستاید و در یکی دیگر از اشعارش به نام *نشانه آتش* با تشبیه آتش به مار، استعاره‌ای بدیع می‌آفریند:

ـ این شعله با پیچ و تاب‌های سیمگون

ـ زبانه‌های میل خود را به سوی سرماهای دوردست پیش می‌راند.

ـ و گردن خود را به سوی بلندی‌های هرچه پاک تر می‌افرازد

ـ چونان ماری سرافراز و ناشکیبا (Bachelard 1943: 172).

در این تصویر آن‌چه به آتش تشبیه شده است زبان سرخ مار نیست بلکه سر فولادین و سرد آن است. آتش نیچه‌ای حیوانی است که به سرما میل دارد و خون یخ زده در رگ‌هایش جریان دارد. نیروی ویرانگر تخیل نیچه در شعر فوق به خوبی مشهود است. می‌بینم که چگونه این نیرو ارزش‌های متعارف و معمول را واژگون می‌سازد و این واژگونی به خوبی کشمکش ناسازه‌ها و تضادها را در فلسفه نیچه به تصویر می‌کشد.

استعاره «*عسل*» نیز که در تخیل بسیاری از شاعران نماد آتش ژرف و گرمابخش است نزد نیچه سرد و یخ زده است: «*برای من از کندوهای طلایی، عسل یخ‌زده بیاورید.*» همان طور که زرتشت نیز در قطعه «*هدیه عسل*»خواهان عسلی است که تازگی و طراوت سرما را در خود نهفته باشد. از سوی دیگر تناقض میان حرارت و برودت در استعاره‌های «*خورشید سرد*» نیز به‌خوبی نمایان است. در قطعه زیبای «*ترانه شب*» نیچه تصویر شگرف «خورشیدهای پرنده» را به‌کار می‌برد:

www.SID.ir

Archive of SID

ـ خورشیدها در مسیر خود به پرواز در می‌آیند
ـ این است راهشان
ـ و اراده مقهورنشدنی آن‌ها نشان از سرما و برودت دارد (Bachelard 1943: 174).

پس هر کجا که در اشعار نیچه آتش نمودار می‌گردد، حرکت و جهش و پویایی را به همراه دارد و از گرما و حرارت مطبوعی که تخیل شاعری مانند نوالیس را می‌نوازد اثری نیست.

باشلار، آتش نیچه‌ای را چونان اراده‌ای می‌داند گداخته اما آهنین که به سوی هوا و فضا، سرما و برودت و فراز و بلندی اوج می‌گیرد.

عنصر هوا

باشلار پس از بررسی استعاره‌های زمین و آب و آتش به تحلیل عنصر اصلی تخیل باشلار یعنی هوا می‌پردازد. نیچه خود، روح و ذهن خویش را شیفته هوا و فضا می‌داند، او ابرهای آبستن رگبار را به دیده تحقیر می‌نگرد و روح‌های آزاد و هوازی و شادمانه را می‌ستاید. ریشه حقیقی آزادی و شادی ابرانسان در عنصر هوا نهفته است. باشلار ماهیت شادی را در هر یک از عناصر متفاوت می‌بیند: شادمانی زمین سنگین و غنی است، شادمانی آب نرم و آرام‌بخش، شادمانی آتش پر شور و شوق و اما شادمانی هوا سبکبار و رها.

هوای نیچه، هوایی بس غریب و شگفت‌انگیز است زیرا ماده‌ای است که از ماده تهی شده است و همین ویژگی است که فلسفه «شوند» (devenir) را توجیه می‌کند، زیرا در عالم تخیل، هوا، رؤیاهای انسان را از حالت مادی و آسایش و رفاه برمی‌کند و دلبستگی به ماده را انکار می‌کند. عنصر هوا که تهی از ماده است هیچ را به ارمغان می‌آورد و آیا این هیچ بزرگ‌ترین و غنی‌ترین هدایا نیست؟

به نظر نیچه آن‌کس که با دستان خالی هیچ را به ما هدیه می‌کند، ما را از گشودن دست نیاز رهایی می‌بخشد. پس هوا عنصری است اثیری که ابرانسان، آن‌را با شتاب می‌پیماید تا به آزادی شکوهمند دست یابد. استعاره‌هایی که نیچه با صاعقه، شهاب، عقاب و نیزه و پیکان می‌سازد نماد آزادی ابرانسان است.

باشلار با مقایسه تخیل هوایی سایر شعرا به این نتیجه می‌رسد که هوای نیچه حتی از بو و رایحه تهی است. در اشعار شلی هوا مظهر گلی باشکوه است که گوهره عطراگین تمام زمین را در خود نهفته دارد. در نزد بسیاری از شعرا تصاویر نسیم و باد همواره بارور از رایحه، گرما و ذرات ماده است. اما هوای نیچه هوایی است که جز برودت و خلاء ماده دیگری را در خود نمی‌پذیرد.

«حس شامه» نزد ابرانسان وسیله‌ای است تا با آن کوچک‌ترین ناخالصی را در هوا ببوید، حس کند و از آن کناره گیرد. باشلار بو و رایحه را نزد شاعران دیگری چون بودلر پیام‌آور امیال و خاطرات گذشته می‌داند، اما هوای پاک و خالص نیچه تهی و آزاد از خاطره و گذشته است. این هوای خالص و ناب نماد آگاهی و شناخت لحظه آزادی است که از تازگی و تولد و جوانی بشارت می‌دهد:

www.SID.ir

Archive of SID

ـ هوا سرشار از وعده‌هاست

ـ نفس لب‌های ناشناسی را در وجودم حس می‌کنم

ـ و اینک نوید طراوت و تازگی (Bachelard 1943: 178).

در واقع طراوت و تازگی یکی از ابعاد تفکر فلسفی نیچه را القا می‌کند. باشلار معتقد است تازگی و خنکی هوا در تخیل نیچه ارزش خاصی دارد و یکی از اصول مهم کیهان‌شناسی فلسفه نیچه است:

ـ نه از راه زمین

ـ نه از راه دریا

ـ تو راه را نخواهی یافت

ـ همان راهی که به دورترین نقطه قطب شمال منتهی می‌گردد (Bachelard 1943: 178).

پس مسیر تخیل نیچه نه از راه زمین، نه از راه دریا، بلکه در هوا بال می‌گسترد و بسوی بلندی‌ها، انزوا و برودت پیش می‌رود. بی‌دلیل نیست اگر زرتشت در دهان غار، غار شگفت‌انگیزی که بر ستیغ کوهستان روییده است از فضایل انرژی‌زای برودت و سرما سخن می‌گوید. سرما و برودت به عنصر هوا گوهره‌ای می‌بخشد که اراده معطوف به قدرت را بیدار می‌کند.

اما هوای پاک و سرد در بلندی‌های رفیع نیاز به عنصر دیگری دارد و آن سکوت است. نیچه سکوت را در آسمان زمستانی می‌یابد و از خود می‌پرسد: «آیا من سکوت‌های طولانی نورانی را از سکوت آسمان زمستانی نیاموخته‌ام؟» در قطعه *بازگشت*، نیچه می‌نویسد: «وه که این سکوت چه نیک هوای پاک و سالم را به اعماق ریه‌ها فرو می‌برد.» ماهیت این سکوت که با هوا و سرما آمیخته است با سکوت سنگین و اضطراب‌آلودی که در اشعار شاعری چون ریلک (Rilke) وجود دارد متفاوت است. سکوت نیچه سنگین نیست و از ترس و تنهایی تهی است. نیچه در قطعه *اینک انسان* خطاب به خوانندگانش می‌گوید: «آن‌کس که از هوای آثار من استشمام کند می‌داند که این هوا در بلندی‌های رفیع جریان دارد، هوایی است زنده و پویا. باید با آن الفت داشت و گر نه خطر سرما وجود دارد. یخبندان نزدیک است و سکوت بی‌کران، اما ببینید با چه آرامشی همه چیز در نور آرمیده است، چقدر تنفس آزاد است و چگونه همه چیز زیر پای ماست!» (Bachelard 1943: 180).

به این ترتیب، تخیل هوا در اشعار نیچه در سه عنصر سرما و سکوت و بلندی[۷] ریشه دارد، اگر یکی از ریشه‌ها قطع گردد حیات تصویر هوا، کاستی می‌پذیرد. به طور مثال، سکوتی که از سرما و بلندی جدا گردد، سکوتی ناقص است چون محبوس و زمینی است. از سوی دیگر زمزمه نسیم یا هیاهوی باد در تخیل نیچه به جانوری می‌ماند پرگو که باید خاموشش ساخت.

بنابراین سلسله مراتب چهار عنصر در تخیل نیچه به این ترتیب است: زمین بر فراز آب، آتش بر فراز زمین و هوا بر فراز آتش.

---

۷. در مقایسه با تخیل نیچه، باشلار در تخیل «شلي» که از عنصر هوا تأثیر مي‌پذیرد، سه ریشه موسیقي، نور و ملایمت را مي‌یابد و معتقد است که شلي و نیچه دو نبوغي هستند که در یك زادگاه هوایي، دو خداي متفاوت را مي‌پرستند.

www.SID.ir

Archive of SID

پس از بررسی عنصر هوا، باشلار سپس به استعاره‌هایی می‌پردازد که وابسته به این عنصر می‌باشند و تحلیل زیبایی از درونمایه پرواز ارائه می‌دهد و رؤیای بال را در عالم خیال نیچه پی می‌گیرد تا به مفاهیم کلیدی سحر گاه، بیداری، سبکباری و عروج دست یابد. در یکی از اشعار کتاب *زرتشت*، نیچه رؤیای غریبی را حکایت می‌کند: «در رؤیا، در آخرین رؤیای صبحگاهی، خود را در بلندی‌ها یافتم که با ترازویی در دست دنیا را وزن می‌کردم» (Bachelard 1943: 183) و کمی دورتر خود را «سبکبار و سوار بر بال‌های نیرومند» احساس می‌کند. باشلار بر اساس روانکاوی عروج، توجیه می‌کند که چگونه رؤیای سنگینی که بار دنیا را به دوش می‌کشد و آن را وزن می‌کند به ناگاه به رؤیای سبکباری و بی‌وزنی تبدیل می‌شود. رؤیا با تصاویر بدیع دیگری ادامه می‌یابد: «رؤیای من همچو دریانوردی دلیر ... خاموش مانند پروانه و ناشکیبا مانند شاهین با چه صبوری و فراغتی به وزن کردن دنیا پرداخت!» (Bachelard 1943: 180).

در فصل دیگری از *زرتشت* به نام «روح گرانسنگی» نیچه می‌گوید: آن‌کس که به آدمیان پرواز بیاموزد، همه حصارها را از میان برداشته است و حتی همه حصارها را به پرواز در آورده است، وی زمین را از نو نامگذاری خواهد کرد و آن را «سبک» خواهد نامید.

نیچه و تجربه عروج

پس از تصاویر عناصر اربعه، باشلار بخش دوم از تحلیل خود را به گرایش تخیل نیچه به صعود و عروج اختصاص می‌دهد. در اشعار نیچه مثال‌های بارزی از روانکاوی ثقل و سنگینی به چشم می‌خورد که ارزشی آموزنده و شفاگر دارد و روح را از بار هستی می‌رهاند. در یکی از اشعار معروفش به بشر ندا در می‌دهد که سنگینی جسم را به پایین رها کند، خود را به درون دریا بیافکند و آن‌گاه فراموشی پیشه کند چرا که «فراموشی هنری خدایی است». اخلاق والای ابرانسان در تصویر دوگانه و متناقض صعود و سقوط متجلی می‌گردد: «تمام هستی خود را به پایین افکن تا بتوانی با تمام هستی به عروج در آیی،[۸] خود را به دریا افکن اما نه برای مرگ در فراموشی، بلکه برای به دور افکندن آن‌چه در وجود تو قادر به فراموشی نیست، یعنی خاکستر یاد و خاطره و آن‌چه از توده خاکی تو بر جای مانده است. در اینجاست که همزاد سبک و هوازی تو از وجود سنگین تو زاده خواهد شد، در اینجاست که پس از ویرانی، واژگونی صورت خواهد گرفت. آن‌گاه تو در هوا خواهی زیست و عمودگرا به سوی آسمان اوج خواهی گرفت:

هر آن‌چه در گذشته بر من سنگینی می‌کرد

در غرقاب لاجوردین فراموشی فرو رفت» (Bachelard 1943: 186).

---

۸ . «نیچه داراي این روان عروجي است، او نمونه کامل شاعر عمودگرا، شاعر صعود و فرازگاه‌ها است. هواي آزاد و پاك، تمثیل دست یافتن به آزادي، تبلور لحظه آزادي یعني لحظه‌اي است که راهگشاي آینده است. براي این‌که از خود جنبده‌اي بسازیم مرکب از آن‌چه هست و آن‌چه خواهد شد، باید در خود احساس سبکي بیافرینیم، یعني به صورت توده‌اي سبك (و خیالي) درآییم تا بتوانیم صاحب اختیار هستي و نفس خود باشیم» (باشلار ۱۳٦٤: ۳۷۰).

www.SID.ir

Archive of SID

پس از این مرحله ذهن به آرامشی مطلق دست می‌یابد و آن زمانی است که خود را از امیال نفسانی در هوای زنده و شاداب عروج تطهیر کرده باشیم. گواه این آرامش قطعه زیبای «به نیمروز» است که سرشار از سکوت و آرامش و سبکباری است: «حتی خواب همانند پری سبک بر پلک‌ها پر می‌زند اما چشم‌ها را نمی‌بندد و روح را بیدار نگاه می‌دارد» (Bachelard 1943: 187).

در این قسمت از تحلیل خود، باشلار بر زیباشناسی اخلاق تأکید می‌ورزد و توصیه می‌کند نباید تصور کنیم که فیلسوف به طور خودآگاه تصاویر ادبی را برمی‌گزیند تا درس اخلاقی بیاموزد. اخلاق نیچه از تخیلش سرچشمه می‌گیرد. زیرا این تخیل پویاست که از طریق شور و جذبه آفرینش هنری، شعری جدید و اخلاقی نو می‌آفریند. به این ترتیب، بدعت تصاویر از بدعت اندیشه فلسفی جدا ناپذیر است. باشلار از این هم فراتر رفته و می‌گوید این تخیل است که ابتدا عروج را تجربه می‌کند و سپس تفکر فلسفی را رفعت و بلندی می‌بخشد.

اما گاه پیش می‌آید که عنصر دیگری خواب نیچه را آشفته می‌سازد و تخیل او را به سوی نوعی ابهام و آشفتگی پیش می‌راند. گویی سبکباری لحظه‌ای او را ترک می‌کند و سنگینی بر وجودش چیره می‌شود. در یکی از زیباترین قطعات *زرتشت*، عنصر آب دریا موجب این پریشان خاطری می‌گردد. در حالی‌که بسیاری از شاعران به راحتی رؤیای خود را به دست خواب شیرین سیال آب می‌سپارند، نزد نیچه آب دریا سنگین از امیال و آغشته به نمک و آتش و خاک می‌گردد و رؤیای فیلسوف را چون کابوسی آشفته می‌سازد. اما عمر این کابوس دیری نمی‌پاید و نیچه به‌زودی به زادگاه اصلی خویش و به عنصر دلخواه خود هوا باز می‌گردد. در قطعه دیگری ابیاتی سرشار از سرمستی می‌سراید که آمیزه‌ای از سرمستی دیونیزوس و آپولون است. تلفیقی از حرارت و برودت، قدرت و شفافیت، جوانی و پختگی[۹] که دو بینش متفاوت را در افرینش هنری نمایان می‌سازند. در پایان کتاب سوم زرتشت، ذهن به سبکباری و نغمه‌سرایی می‌پردازد و این زمانی است که فیلسوف خود را از خود تهی ساخته و پروازی سبکبال را تجربه می‌کند، اما حتی در هنگام پرواز چشم از ورطه و پرتگاه بر نمی‌کند و از بلندی‌ها به پایین می‌نگرد تا قدر گوهر آزادی خود را بیشتر بداند.

یکی دیگر از تصاویر بدیع که در مرحله روان عروجی نیچه، باشلار را تحت تأثیر قرار داده است، تصویر درخت بر لبه پرتگاه است. این تصویر در تخیل شوپنهاور هم وجود دارد و گویای تلاش درخت در مقابل نیروی سنگینی و نماد اراده و میل به بقا و زیستن است. اما در تخیل نیچه، درخت خمیده نیست و همواره با سقوط در ستیز است:

---

۹. آشتي اين دو بينش توسط ژيل دلوز (Gilles Deleuze) به خوبي تفسير شده است:

«تحول هنر با دوگانه انگاري آپولون‌گرايي و ديونيزوس‌گرايي پيوند دارد (...) اين دو غريزه چنين متفاوت غالباً در نبردي آشكارا، در حالي‌كه براي آفرينش‌هاي نوين و شادابتر متقابلاً يكديگر را برمي‌انگيزند، پهلو به پهلو گام برمي‌دارند تا اين نبرد اضداد را در ميان خود جاودانه سازند، نبردي كه نام هنر، اين وجه مشترك آن‌ها، فقط در ظاهر پوشيده‌اش مي‌دارد، تا وقتي كه سرانجام، با معجزه مابعدالطبيعي ناشي از *اراده* يوناني، متحد جلوه گر شوند...» (دلوز ۱۳۸۲: ۹۶-۹۵).

www.SID.ir

Archive of SID

درخت، خود را با ریشه‌هایش ایستا نگاه می‌دارد
همان‌جا که صخره خود
با لرزه به اعماق پرتگاه می‌نگرد (Bachelard 1943: 190).

در تصاویر نیچه لرزش و دلهره به سرگیجه بدل نخواهد شد. تصویر ورطه و پرتگاه نه تنها او را دچار سرگیجه نمی کند، بلکه نیروی زاینده‌ای به وی می‌بخشد:

ـ او در لبه پرتگاه مردد است
ـ پیرامون او
ـ همه چیز به پایین سرنگون است
ـ در کنار ناشکیبایی سنگریزه‌های وحشی و سیلاب‌های پرخروش
ـ درخت اما صبور است و بخشنده، ایستا و خاموش،
ـ تنها (Bachelard 1943: 190).

تصویر درخت مفهوم عروج را القا می‌کند، درخت شیره خود را از آب زیرزمینی نمی‌گیرد، صلابت خود را از صخره نمی‌طلبد، او نیازی به نیروی زمین ندارد، زیرا درخت در تخیل نیچه ماده نیست، نیرویی خودزا است.

به این ترتیب، باشلار تصاویر اراده را بر دو نوع تقسیم می‌کند، اراده مادی که خاص شوپنهاور است و اراده معطوف به قدرت که از آن نیچه است. اولی در طلب حفظ و بقا و دومی خواستار پرواز و جهش است.[۱۰]

تصاویر بدیع و غریب دیگری که حکایت از سلطه عنصر هوا دارد در اشعار نیچه فراوان به چشم می‌خورد مانند صید در کوهستان و دریانوردی در آسمان. نیچه آن صیادی است که در هوا صید می‌کند و قایقرانی است که در آسمان پارو می‌زند. بدیهی است که درونمایه صعود و اوج با پرنده نیز الفت دیرین دارد. اما در میان پرندگان، نیچه پرنده‌ای را در عالم خیال دنبال می‌کند که نه آواز بخواند و نه به پرهای زیبا آراسته باشد، مانند عقاب و پرندگان طعمه‌خوار که بالاتر از سایر پرندگان می‌پرند.

از سوی دیگر، تصاویر صبحگاه و سپیده‌دمان حکایت از بیداری روح دارند. تصویر طلوع خورشید برای نیچه تنها چشم‌اندازی زیبا برای تماشا و حظ بصر نیست، بلکه نماد یک کنش است که اراده و عزم را بر می‌انگیزد و این همان *بازگشت همیشگی* نیرو است. طلوع ناگهانی خورشید همان اسطوره بازگشت است و اصل بازگشت همیشگی، مترادف بیداری و اراده معطوف به قدرت است. در حقیقت نیچه خود را شبگردی می‌داند که در انتظار لحظه بیداری روز، شب را متحمل می‌شود.

---

۱۰. برخي از انديشمندان ماهيت اين اراده را به عرفان شرقي نيز نسبت داده‌اندكه در اين دو بيت مولوي متجلي مي‌گردد (نيچه ۱۳۸۳: ۲۶۰):

بار ديگر هم بميرم از بشر — تا برآرم از ملائك بال و پر
بار ديگر از ملك پران شوم — آن‌چه اندر وهم ناييد آن شوم

www.SID.ir

Archive of SID

به این ترتیب در تخیل نیچه، ژرفا و بلندی، صعود و سقوط و نیکی و شر به هم آمیخته‌اند و باشلار اذعان دارد که هرگز ناسازه‌هایی از این قبیل این چنین با یکدیگر عجین نشده و علت و معلول یکدیگر نبوده‌اند: «اینک آن لحظه‌ای است که تو بر جاده عظمت و رفعت قدم می‌نهی! در این راه ستیغ و پرنگاه به هم آمیخته‌اند.»
در خاتمه تحلیل خود، باشلار نیچه را یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان عروج گرا قلمداد می‌کند و در میان اشعار او در قطعه‌ای به نام «خطاب به حافظ» تک بیتی را بر می‌گزیند که به خوبی گویای این عروج می‌باشد:
«تو ژرف‌ترین بلندی‌ها هستی» (Bachelard 1943: 208).

نتیجه

در پایان این تحلیل می‌توان به این پرسش پاسخ داد: آیا باشلار راه را برای درک مفاهیم دشوار فلسفه نیچه، این «بزرگ‌ترین آسیب‌شناس و لرزه‌نگار دنیای غرب» هموار نمی‌سازد؟
مفسران و منتقدان غالبا با احتیاط به دنیای نیچه قدم می‌گذارند. شاید احساس می‌کنند که هیچ‌گونه تفسیری تاب آن ندارد که بار آن همه تضاد و پیچیدگی را به دوش کشد و ناچار در مقابل غنای خارق‌العاده آن رنگ می‌بازد:
«همراه نیچه پیمودن، البته خطر کردن است و به ذهنی آگاه و پویا نیاز دارد. به واقع، هر بار که خود را به امواج سخنانش می‌سپاریم یک دم در یقین و اطمینان نمی‌آساییم، و هر چه بیشتر در این امواج غوطه می‌خوریم پیچیدگی و ابهام ارزش‌های پذیرفته‌شده را بیشتر درمی‌یابیم. نیچه را آرام و قرار نیست، برای بازنگری در هر مفهوم و پدیده‌ای حد و مرز نمی‌شناسد، هیچ پاسخی را نهایی و غایی نمی‌پندارد، و همه ارزش‌ها را باز می‌آزماید. او لایه‌های فراشد جاودان شدن را می‌کاود، به فراسوی نیک و بد نظر می‌افکند، شالوده مسیحیت و اخلاق آن و نیز مدرنیت و علم آن را به نقد می‌کشد» (دلوز ۱۳۸۲: ۷).
اما باشلار که کاملاً به این دشواری‌ها واقف بود خطر را به جان می‌پذیرد و در این راه گام می‌نهد. با این حال در حین تحلیل همواره درصدد توجیه روش خود بر می‌آید و در جواب کسانی که بر او خرده می‌گیرند چرا فلسفه را رها کرده و کلکسیونر تصاویر ادبی شده است، پاسخ می‌دهد که روش وی در فلسفه ریشه دارد و هدف او از نقد ادبی اثبات حیات مستقل و خودجوش تصویر ادبی است که از تخیل پویا سرچشمه می‌گیرد و رمز گشای مفاهیم نهان و درونمایه‌های ژرف است. پس نیچه و اشعار او غنی‌ترین دستمایه برای اثبات این نظریه است، به‌خصوص که تصاویر شاعرانه نیچه حیاتی مضاعف و دو گانه می‌یابند و گوهره شعر و فلسفه را یکجا در خود ذخیره دارند. باشلار معتقد است اگر تصاویر ادبی با تفکر عجین نبودند، هرگز از چنین حیات و تداومی برخوردار نمی‌گشتند. پس هستی خیالپرداز نیچه با هستی اخلاق‌گرای او آمیخته است. برای درک روش باشلار هماهنگی میان تخیل و اندیشه را نباید نادیده انگاشت: «ذهن انسان امروزی آنقدر پر و انباشته است که خیالبافی در آن جایی ندارد (...) خودآگاهی قالبی و بد پرداخته، به اندازه ناخودآگاهی آشفته و بی‌شکل برای روان زیان دارد. روان باید میان تخیل و معرفت، ره راست بجوید. تعادل روانی عبارت از هماهنگی تخیل و معرفت است» (باشلار ۱۳۶۴: ۳۷).
بدون شک روش باشلار از راه پیوند شعر و فلسفه و بازخوانی اندیشه نیچه از طریق عناصر طبیعت نه تنها چهره‌ای تازه از فیلسوف عرضه می‌کند بلکه با هموار ساختن راه از بسیاری از کژفهمی‌ها در این راه جلوگیری

www.SID.ir

Archive of SID

می‌نماید: «او در وجود خود، در تکانه‌هایش، در خنده‌ها و گریه‌هایش، همواره پیوندی نزدیک با طبیعت داشت. او می‌خواست *ژرف‌تر* از آن‌چه برای فیزیکدانان میسر است، در طبیعت غوطه خورد. بنابراین، شاید هنگام آن فرا رسیده است که او را با علوم طبیعی همسخن سازیم» (نیچه ۱۳۸۱: ۹۸).

به این ترتیب، گزافه‌گویی نیست اگر بگوییم فلسفه نیچه را در طبیعت و در تصاویر شعر او بهتر می‌توان درک نمود. زیرا آن‌چه باعث کژفهمی اندیشه این فیلسوف بزرگ می‌گردد نبرد دائمی تضادها و ناسازه‌ها است[۱۱] و این نبرد هم در طبیعت وجود دارد و هم در شعر. نیچه خود می‌گوید: «طبیعت باید بر پایه شبیه سازی انسان به تصویر کشیده شود، گمراه کننده، اغواگر، نیک و بد– مبارزه و برخود چیره شونده» (نیچه ۱۳۸۱: ۱۶۳).

از سوی دیگر شعر، خود، تبلور ناسازه‌ها است و زبان شعر جمع اضداد است و پیچیدگی و ابهام را پرورش می‌دهد و از تک معنایی پرهیز نموده و با گشودگی و سخاوت شبکه وسیعی از معانی را در ذهن می‌گستراند. پس فلسفه نیچه را از راه شعر و با سخاوت شعر باید آموخت.[۱۲]

---

۱۱. وجود اين تضادها در فلسفه نيچه بسياري از مفسرين را دچار سردرگمي نموده است. موريس بلانشو در مقاله‌اي ماهيت تناقض‌گويي نيچه را به خوبي تحليل نموده و آن را جزء لاينفك فلسفه وي مي‌داند. جنگيدن با باورهاي خويش و ستيزه با خواسته‌ها و علايق درون، همان چيزي است كه فيلسوف خود به آن اشاره مي‌كند: «هر چه را كه دوست بدارم و بيافرينم، بايد بلادرنگ با آن به ستيزه‌جويي بپردازم و خود رقيب عشق خويش باشم» (Blanchot 1949: 278-289).

۱۲. نيروي انديشه نيچه آن‌چنان با زير و بم كلام شاعرانه‌اش همخواني دارد كه گاه باشلار به جاي ترجمه آن به زبان فرانسه، از متن اصلي به زبان آلماني استفاده مي‌كند. مانند شعر زير:

"Jetzt bin ich leicht, Jetzt fliege ich, jetzt sehe ich mich unter mir"

زيرا معتقد است كه هيچ واژه‌اي در زبان فرانسه مانند كلمه Jetzt قادر نيست كه لحظه آني و برق‌آساي زمان حال را براي پرواز، جهش و احساس سبكباري القا كند. بديهي است كلمه Maintenant در زبان فرانسه انرژي و سرعت كافي را براي القاي لحظه حال ندارد (Bachelard 1943: 186).

www.SID.ir

Archive of SID

منابع

باشلار، گاستون. ۱۳۶۴. *روانکاوی آتش*. ترجمه جلال ستاری. تهران: انتشارات توس.

دلوز، ژیل. ۱۳۸۲. *نیچه*. ترجمه دکتر پرویز همایون‌پور. تهران: نشر قطره.

نیچه، فردریش ویلهلم. ۱۳۸۱. *فردریش نیچه و گزین گویه‌هایش*. ترجمه و تدوین پریسا رضایی و رضا نجفی. تهـران: نشر *مروارید*.

نیچه، فردریش ویلهلم. ۱۳۸۱. *چنین گفت زرتشت کتابی برای همه کس و هیچکس*. ترجمه داریوش آشوری. تهـران: نشر آگاه.

نیچه، فردریش ویلهلم. ۱۳۸۳. *اراده معطوف به قدرت*. ترجمه محمدباقر هوشیار. تهران: مجموعه سپهر اندیشه.

Bachelard, Gaston. 1943. *L'air et les songes: essai sur l'imagination du mouvement,* Paris: José Corti.

Bachelard, Gaston. 1998. *Cahier Gaston Bachelard*. Dijon: Editions Universitaires de Dijon.

Blanchot, Maurice. 1949. *La Part du Feu*. Paris: Gallimard.

Chelebourg, Christian. 2000. *L'Imaginaire littéraire: Des archétypes à la poétique du sujet* Paris: Nathan Université.

Deleuze, Gilles. 1997. *Nietzsche et la philosophie.* Paris: PUF.

Derrida, Jacques. 1967. *L'écriture et la difference*. Paris: Seuil.

Parinaud, André. 1996. *Bachelard*. Paris: Flammarion.

Therrien, Vincent. 1970. *La revolution de Bachelard en critique littéraire.* Paris: Editions Klincksieck.

www.SID.ir